

بسمه تعالی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

ولادت با سعادت صدیقه طاهره سلام الله علیها را خدمت حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت معصومه علیها السلام به همه شیعیان موالیان آن بزرگواران و شما حضار محترم تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه ما جزو شیعیان و موالیان راستین آن بزرگوار بوده باشیم. این صلوات مأثوره از حضرت عسگری(ع) را خدمت آن بزرگوار تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديْقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمِّ أَجْبَائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ يَهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَلْبَعْلُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّجِيَّةِ وَ السَّلَامِ.»

بحث در این بود که آیا به اطلاق و عموم روایت هشام که فرمود به حسب این نسخه «لَا تَأْكُلُ اللَّحْمَ الْجَلَالَةَ» می‌توانیم اخذ کنیم و «إِنْ أَصَابَكَ مِنْ عَرَقِهَا فَاغْسِلْهُ» که بگوئیم عرق تمام جلاّات باشد إبل باشد یا غیر إبل باشد نجس هست.

اشکال چهارم: (2:42)

اشکالاتی به این استدلال بود رسیدیم به اشکال چهارم که فرمایش محقق همدانی بود که ایشان فرمودند انعقاد اطلاق متوقف است بر مقدمات حکمت و مقدمات حکمت هم تحققش متوقف است بر این که احراز کنیم که در زمان صدور کلام شیوع نداشته است اراده قسم خاصی از مطلقات. این عبارت در آن زمان‌ها گفته نمی‌شود و یک قسم خاصی اراده بشود. اگر احتمال این شیوع را بدهیم و احتمال بدهیم معهود عند المخاطبین در آن زمان از این کلام یک معنای خاصی بوده، یک حصه خاصی بوده، مثلاً در بحث ما إبل بوده، در این مورد اطلاق منعقد نمی‌شود. مگر این که این احراز با اصل عدم حاصل شود. شک داریم چنین شیوعی داشته یا نه اصالة العدم جاری کنیم و بگوئیم ان شاء الله نبود. ولی این اصالة العدم هم در جایی جاری است که ظن بر خلافش نداشته باشیم. اصل یک اصل عقلایی است. اما این اصل عقلایی در جایی جاری می‌شود که ظن بر خلاف وجود نداشته باشد. چون امور عقلایی بر اساس طریقت است. براساس واقع‌نمایی است. نه همین طور گتره و گزاف به یک طرف بنا بگذارند. این در عقلاء نیست. و در مانحن فیه با توجه به این که اعلام سلف فتاوی‌شان منحصرّاً در إبل هست و در غیر إبل نگفتند با این که این روایت من ایدیه‌م وصلت الینا. اما آن‌ها می‌بینیم در إبل گفتند. در بعضی روایات مأثوره هم واژه إبل بود. این فتاوی‌ آن‌ها بر خصوص إبل و این که در بعضی از نصوص هم تصریح به إبل شده، موجب این می‌شود که ما به این اطلاق ظنین باشیم که ظن برخلاف داشته

باشیم که اگر این چنینی بود چرا فقهای سلف تقیید کردند. چرا در آن روایت تقیید شده، خب جلاله می‌فرمود، این قید اضافی را چرا بیاورد. این است که در این جا اصل عدم جاری نمی‌شود پس قهراً اطلاق محرز نیست اگر نگوییم معدوم است. چون گفتیم مقدماتش احراز بود و ما این احراز را نداریم. احراز که نداشتیم اطلاق منعقد نمی‌شود. پس اطلاق معدوم است.

سؤال: این ظن به عدم اطلاق به صورت مطلق مشکل ایجاد می‌کند یا ناشی از انصراف باشد فقط؟

جواب: قرینه لفظیه و این‌ها نه. ایشان حالا بیانش همین است که عرض کردم که اگر احتمال می‌دهیم از این، یک بخش خاص اراده می‌شود.

سؤال: یعنی انصراف؟

جواب: حالا یا انصراف است یا کثرت استعمال است، ایشان نامش را انصراف نگذاشته. ممکن است شما نامش را انصراف بگذارید.

این فرمایش محقق همدانی قدس سره. خب این خیلی مطلب مهمی است یعنی یک قاعده اصولیه است، یک ضابطه اصولی است در باب اطلاقات که خب بسیاری از موارد مبتلا می‌شود اطلاقات ما به یک چنین مطلبی. خب این محقق بزرگ که فقیه خوش فهمی است و فهم عرفی خوبی دارد لذا وقتی ایشان بفرماید، حمل نمی‌شود بر این که این‌ها اعوجاج است و مثلاً کذا است. ایشان فرموده.

جواب اشکال چهارم: (7:30)

قد یجاب از این فرمایش به این بیانی که ایشان فرموده به این که اصالة الثبات فی اللغات و فی الظهورات، اثبات می‌کند که این جمل در زمان صدور هم همین معنایی که فعلاً ما می‌فهمیم داشته. این مسأله اصالة الثبات در لغت معروف است در فن اصول که یک واژه‌ای وقتی به تبادر، وقتی به صحت سلب، به اطراد ثابت شد که فی زماننا هذا معنای موضوع‌له آن چیست، بعد در پاسخ به این سؤال که خب حالا این جوری است، از کجا که در پانصد سال پیش، هزار سال پیش این جوری بوده. آن جا با اصالة الثبات فی اللغة یا استصحاب قهقرایی و یا استصحاب عدم نقل که این، استصحاب شرعی مقصود نیست، استصحاب عقلایی است. یعنی یک بنای عقلایی است و که اصل این است که نقل داده نشده و وقتی نقل داده نشده، قهراً قبلاً هم همین معنا بوده. اگر قبلاً معنای دیگری بوده و حالا این معنا را داده پس نقل باید شده باشد و حال این که اصل عدم نقل است. این مثبتات امارات است این جا. این، اصل شرعی نیست که بگویید مثبتاتش حجت نیست. تعبیرات آقایان مختلف است. اصالة الثبات فی اللغة، اصالة عدم النقل، استصحاب قهقرایی. با این اثبات می‌کنند که بله آن موقع هم همین بوده و این دیدن عقلایی بر همین است. تا ثابت نشد نقل می‌گویند همین است. الان این متون باستانی را در تمام و ملل و نحل این جوری است، وقتی پیدا می‌کنند همان لغاتی که خب حالا دارند، همان جور معنا می‌کنند مگر یک جایی ثابت باشد.

سؤال: ولو مسأله مهم باشد.

جواب: مسأله هم مهم باشد همین جور است.

سؤال: می‌خواهند مرز کشور را مشخص بکنند. ...

جواب: بله. اتفاقاً چند شب پیش می‌گفت این مرز بین ایران و ترکیه از زمان صفویه است. این برای آن زمان است. خب این‌ها ثابت است. الان چند قرن است گفتند آقا فلان جا است، یا فلان ده است. یا ...

سؤال: این جا که شک در لغت نداریم.

جواب: شک نه، این جا هم ما شک نداریم. شک‌مان این است که آن موقع چه بوده. می‌گویند آقا حالا این هست معنایش. کلیله و دمنه می‌خوانیم می‌بینیم این است، شما که فارسی هستید بوستان سعدی، گلستان سعدی را می‌خوانید می‌گویید الان این معنا را می‌دهد. آیا می‌گویید لعل آن یک معنای دیگه‌ای باشد. نه کسی چنین چیزی نمی‌گوید.

سؤال: این اثر مهم حقوقی داشته باشد به این راحتی کوتاه نمی‌آیند. می‌گویند آقا انشاء الله که اصل همین بوده. می‌گوید نه باید تحقیق بکنیم.

جواب: نمی‌گویند این را. مگر جاهایی که شواهد و قرائنی باشد و الا...

اما به خدمت شما عرض شود که همین حرف که در لغت متعارف حرف زده می‌شود، فرمودند که در جُمْل هم همین جور است. اگر یک جمله‌ای ظهور در یک معنایی فی زماننا دارد این اصالة الثبات می‌گوید این قالب، این جمله در زمان گذشته هم معنایش همین بوده، بنابراین اگر یک عبارتی شبیه همین یا همین از قبل به دست ما برسد همان جور معنا می‌کنند. این در کلمات مرحوم شهید صدر مکرر شاید آمده که اصالة الثبات همان طور که لغت هست در ظهورات هم هست. ولی ظاهراً این مطلب در کتب سابقین هم همین جور است. مثلاً اگر شما به معالم نگاه کنید در بحث دلالت امر بر وجوب می‌گوید «صل» امروز دلالت بر چه می‌کند؟ دلالت بر وجوب می‌کند. بعد از این که الان «صل» دلالت بر وجوب کرد به ضمیمه اصالة النقل ثبت که در زمان پیامبر هم همین جور بوده. خب «صل» که لغت نیست. یک جمله است. بنابراین، این یک مطلبی است که ولو خیال می‌شده یا خیال می‌شود از بعضی از عباراتی که این قبلاً گفته نمی‌شده این این جوری نیست، قبلاً هم گفته می‌شده. اصالة الثبات هم در جُمْل هست و هم در لغت.

سؤال: ...

جواب: حالا اللهم کم کم.

سؤال: ... این که از شهید صدر فرمودید برای خصوص ظهورات است؟

جواب: فرموده اصالة الثبات در ظهورات هم هست.

خب این جا عرض می‌کنیم «لا تأکل اللحوم الجلالة» مرحوم محقق همدانی می‌فرماید ما احتمال می‌دهیم الجلالة در زمان صدور این روایات مقصود یک قسم از جلاله بوده یعنی ابل جلاله. جواب می‌دهیم که آیا الجلالة فی زماننا هذا قسم خاصی از آن اراده می‌شود، قسم خاصی معهود است از این واژه اراده بشود؟ یا وقتی فی زماننا مثلاً وزارت بهداشت قید بزند که لا تأکلوا اللحوم الجلالة؛ السماک الجلالة. مثلاً گفتیم دیگه حالا بعداً ان شاء الله

بحث موضوعی‌اش می‌آید. این ماهی‌های پرورشی که مثلاً فرض کنید که غذاهایی که برای این‌ها می‌ریزند چیزهای خوک باشد و ما بگوییم این‌ها هم با مطلق نجاسات جلالیت تحقق پیدا می‌کند. حالا بنویسند لا تأکلوا لحوم الجلاله. چه مرغ باشد، چه سمک باشد، چه گوسفند باشد، هر چه می‌خواهد باشد. آیا الان وقتی این را بنویسند، مردم از آن یک صنف خاص می‌فهمند. الان صنف خاصی معهود است؟ یا نه خب اگر الان فی زماننا هذا این قسم خاصی معهود نیست، انصراف به امر خاصی ندارد، اصالة الثبات فی اللغة می‌گوید قبلاً هم همین جور بوده. بنابراین این بیان که ایشان می‌فرمایند قابل این جواب هست که بگوییم ثبت فی الاصول و خود شما هم دیدن‌تان همین است. در روایات، در همه جا الان مراجعه می‌کنید می‌بینید معنای لفظ چیست؟ لغت چیست. فی عرفی حالا چیست. خب با همین اثبات می‌فرمایید که در سابق هم همین بوده روایت، آیه، این‌ها را همین جور معنا می‌کنید.

سؤال: با توجه به این ...

جواب: علیرغم این که تحول و تطور در لغت هست اما این بنای عقلایی هم وجود دارد به خاطر بُطء تغییر در لغت. این قدر تغییر در لغت بطی است به خاطر همین جهت علی‌رغم این تا ثابت نشود خلافتش، بناءشان بر این است که همان معنای متعارف در زمان خودشان را بکنیم. مگر خلافتش ثابت بشود یک جایی.

سؤال: ...

جواب: بله این جا فقط همین نکته است که آیا اصالة عدم النقل هم مقید است به این که ظن بر خلاف نباشد یا این که نه این جا این جوری نیست ولو ظن بر خلاف باشد. تا اینکه قرینه جازمه و اطمینان‌آور نباشد حمل می‌کنند عقلاء بر همان معنای قبلی. یعنی معنای قبلی را حمل می‌کنند بر همین معنای فعلی. می‌گویند قبلاً هم همین معنا مقصود بوده.

این بیان محقق همدانی قدس سره ممکن است یک مقداری تعویض کنیم یک اصلاحی در آن انجام بدهیم که از این جواب مصون بماند. و آن حرفی است که قبلاً می‌زدیم و آن این است که اطلاق توقف دارد بر این که آن کلام، آن مطلق فی زمان صدوره محفوف بالقرینه نباشد. اگر محفوف به قرائن باشد خب قهراً اطلاق منعقد نمی‌شود. قرائن حافه دو قسم است یک قرائن حافه‌ای که متصله هست، ملفوظه هست، مقوله است، گفتنی است، این‌ها اگر نبود به واسطه وثاقت راوی چه می‌شود؟ بنا بر عدمش گذاشته می‌شود. چون راوی وظیفه‌اش این است که اگر قرائن گفته شده‌ای است، ملفوظ است، این‌ها را چه کار کند؟ این‌ها را بیان کند. اگر بیان نکرد، این وثاقتش کاشف از این است که نیست. یعنی در حقیقت آدم ثقه وقتی می‌آید خبر می‌دهد و چیزی دیگر قرینه برخلاف ذکر نمی‌کند قهراً دو شهادت دارد می‌دهد، دو اخبار می‌دهد و آن این است که این‌ها را گفت و چیزی که مغیر معنا باشد در کنار این‌ها نگفت. یک شهادت ایجابی می‌دهد و یک شهادت سلبی می‌دهد. و این هر دو شهادت‌ها حجت است اما این در کجا است؟ این در جایی است که نیاز به گفتن باشد. اما قرائن جوّیه، فضائیه، حالیه‌ای که عمومی است، نیاز نمی‌بیند گوینده که اخبار کند بله فضا این چنینی بود. آن بنا بر نقلش نیست. چون او می‌گوید همه مثل خودم می‌مانند. حس نمی‌کند که باید این را بگوید. می‌گوید خب همه می‌دانند. دیگر لزومی ندارد من بگویم. و همین است سرّ اجماعات. در باب اجماعات به قول شهید صدر و مرحوم محقق اصفهانی قدس سرهما این که گفته می‌شود که اجماعات یکشف از این که یک روایتی بوده، یک دلیلی بوده که مجمعی به آن استناد کردند ولی به دست ما نرسیده خب مرحوم محقق اصفهانی فرموده این فرضیه نادرست است. چطور یک

روایتی دست همه مجمعی بوده ولی همه نقل کردند قایم کردند، خب وجهی ندارد. روایت اگر بوده نقل می‌کردند. آن که می‌شود برای اجتماعات گفت بعد از این که می‌دانیم مجمعی بلا دلیل حرف نمی‌زنند، و تقوا و ورعشان مانع از این است که همه آن‌ها بلا دلیل فتوا داده باشند، این کشف می‌کند یک جو عمومی بوده که آن گفتنی نیست برای همه معلوم بوده. مثلاً اجتماع داریم که مثلاً با عبا می‌شود مسجد رفت. خب چرا؟ برای این که همه می‌دیدند پیغمبر و ائمه با عبا می‌آمدند مسجد. این دیگر گفتن نمی‌خواهد، یک چیز واضح بوده و همه دارند می‌بینند. تسالم شده بر این که این اشکال ندارد. هر کس در مسجد است باید دو زانو بنشیند. نمی‌شود چهارزانو بنشیند، نمی‌شود چه جوری. نه همه می‌دیدند که می‌آیند در مسجد و هم دو زانو می‌نشینند، هم چهارزانو می‌نشینند، هم تکیه می‌دهند، هم چه می‌کنند. این چیزهایی که در مرآی و منظر همه است و وضوح دارد و احتیاجی به گفتن احساس نمی‌شود، این‌ها اگر راوی نقل نکند اشکال ندارد ولو در طول قرون کم‌کم آن‌ها محجور می‌شود. ولی در ذهن‌های معاصرین نمی‌آید. مثل

سؤال: ...

جواب: آن معلوم می‌شود جو بوده.

سؤال: ...

جواب: کی؟

سؤال:

جواب: نه می‌بینیم همه قبول دارند. همه قبول دارند، در کتاب‌هایشان فتوا می‌نویسند برای آن‌هایی که نمی‌دانند.

پس بنابراین این جور احتمالات اگر وجود داشته باشد و قرائن و شواهد داشته باشد نمی‌شود دُشش کرد. اصل عدم همان طوری که قبلاً عرض کردیم جاری نمی‌شود در این‌ها. یک اصول عقلائی این چنینی نداریم که این جور احتمالات را هم عقلاء بنا بر عدمش بگذارند. خب حالا با توجه به این جهت در این جا ممکن است این جوری تقریر کنیم که اگر در آن زمان‌ها روشن بوده که نه مطلق حیوان جلال حکمش این نیست، برای این که این قدر مرغ و خروس و بز و این‌ها همین طور ولگرد بودند. در روستا معمولاً آدم برود آن مخصوصاً سابق‌ها همین جور در خانه‌ها و بیابان و کوچه و این‌ها ول می‌گشتند. و با توجه به این که در آن زمان‌ها اصلاً توالت مرسوم نبوده. همین جور همه جا قضای حاجت می‌شده. این مکه و مدینه و این‌ها هم همین جور بوده. این آقای افتخاری رحمه الله فرمودند ما که می‌رفتیم به زحمت وارد مسجد الحرام می‌شدیم. همه اطراف مسجد الحرام خب باید ببینیم چه جور پا بگذاریم تا این جا. حتی داخل مسجد الحرام می‌فرمودند ریگ می‌خواستیم چه کنیم می‌دیدیم دست‌مان رفت در ... چون آن سفر هم که ما مشرف شدیم باغچه داشت مسجد الحرام و حالا همه‌اش سنگ شده. باغچه‌هایی که ریگ در آن بود. خب کف مسجد الحرام بود. یعنی بعد این که مرغ و خروس و بز و این‌ها که همین جور رها هستند، این‌ها می‌خورند خب اگر این واضح بوده که این‌ها اشکالی ندارد پس وقتی می‌گوید لا تأكلوا لحوم الجلالة ذهن‌ها به چه می‌رود؟ به این‌ها نمی‌رود. از این‌ها منصرف می‌شود به همان اِبل که در این روایات است و فتوای قدمای اصحاب است.

سؤال: معنای جلال مهم است این جا که فقط عذره بخورد یا ..

جواب: حالا نه، حالا آن را بعداً می‌گوییم. قدر متیقنش عذره خوردن است که این متداول بوده.

سؤال: ...

جواب: نه، گاهی اصلاً چیزی دیگر فراهم نبوده. همین‌ها بوده. حالا آن إن شاء الله بحثش می‌آید.

پس بنابراین این جور اگر بیان بکنید که احتمال این مطلب داده می‌شود و شاهد هم این جا دارد. یک مطلب نیشقولی و همین جوری احتمال ذهنی نیست. شاهدش این است که قدمای اصحاب فتوای‌شان در مورد ابل است و بعضی نصوص هم در خصوص ابل است. و ان شاء الله مطلبی که از مستمسک خواهیم نقل کرد آن جا، تأیید می‌کند این مسأله را که محقق حکیم قدس سره فرمودند. بنابراین، این یک شبهه قویه‌ای است برای اخذ به اطلاق صحیح هشام.

سؤال: ...

جواب: که قدر متیقن است.

سؤال: ... ابل که ...

جواب: نه آن که ابل نیست. حالا اگر مرغ عذره‌خوار اشکال نداشته به طریق اولی چیزهای دیگه اشکال ندارد.

سؤال: مرحوم کلینی هم از قدما هست، ... از قدما هست. ... از این روایات عموم فهمیدند.

جواب: کجا عموم فهمیده شیخ و کلینی.

سؤال: ...

جواب: بله همان هم ممکن است به خاطر همین است که انصراف دارد.

سؤال: ...

جواب: فرموده باب چه؟ کراهة ال...

سؤال: ...

جواب: خب حالا، بله حالا ایشان فرموده ولی غیر واحد...

سؤال: ...

جواب: بله نکتیم اجماع بلکه مشهور کلمات این جوری است.

سؤال: ... به معنای عذره بگیریم ولی شامل...

جواب: نه اشکال ندارد. نه دقت بفرمایید ببینید چه عرض کردم. ببینید عذره باشد. اگر

می‌دیدند، همه واضح بوده که در آن زمان در مدینه، در کوفه، همه این مرغ و خروس‌ها و این‌ها رها هستند، بزها رها هستند و این چیزها را می‌خورند و همه واضح است که پیغمبر نهی نمی‌کند، ائمه نهی نمی‌کنند و همین‌ها را ذبح می‌کنند می‌خورند، استبراء هم انجام نمی‌دهند. خب برای‌شان واضح است که پس این‌ها اشکال ندارد. اگر دارد می‌فرماید جلاله و یک جا دیگر هم فرموده ابل جلاله، آن جا هم که فرموده جلاله همان ابل مقصودش هست.

سؤال: ...

جواب: نه می‌گویم با این که این جور نبوده. گاهی می‌بیند یک روز، دو روز است که دارد فقط عذره می‌خورد.

سؤال: احرازش مشکل است مگر این 24 است دنبال این حیوان است یعنی حتی احراز یک موردش هم ...

جواب: بله برای این که چیز دیگری وجود ندارد. مثلاً نه برایشان گندم می‌ریختند، نه چیزی می‌ریختند و همه‌اش هم عذره وجود دارد، خب معلوم است از همین‌ها دارند می‌خورند.

و اما به خدمت شما عرض شود که جواب دیگر. این جواب چهارم بود، جواب پنجم.

این جواب‌ها را عرض می‌کنیم به خاطر آشنایی ما با این که در روایات چه وجوهی فقها گفتند یا می‌شود گفت برای دقت‌افزایی مستنبطین ان شاء الله.

اشکال پنجم: (26:40)

وجه پنجم فرمایشی است که محقق همدانی باز ایشان فرموده‌اند. فرموده است که:

«بل قد يقال بأن وجود القدر المتيقن إرادته من المطلق كما فيما نحن فيه بنفسه مانع من جريان قاعدة الحكمة المقتضية للحمل على العموم.

خب می‌دانید در باب اطلاق بعضی مثل محقق آخوند قدس سره می‌فرمایند وجود قدر متیقن در مقام مخاطب مانع از انعقاد اطلاق است. معلوم می‌شود این حرف قبل از آقای آخوند هم بوده چون محقق همدانی شاگرد آخوند نیست بلکه شاید اقدام باشد از یک نظر. این‌ها شاگرد میرزای شیرازی هستند. ایشان می‌فرماید که وجود قدر متیقن اگر بگوییم مانع از انعقاد اطلاق است خب این جا هم همین جور می‌شود. چون قدر متیقن کیه؟ ابل جلاله است. بقیه محل کلام است. وجود قدر متیقن مانع می‌شود از انعقاد اطلاق. لعل متکلم سلام الله علیه چون این قدر متیقن است اکتفی به و دیگر تقیید نفرمود و همین که این قدر متیقن است اکتفا فرموده.

ایشان می‌فرمایند:

و هذا وإن لا يخلو عن نظر بل منع...

این مبنا خالی از نظر نیست. بلکه ممنوع است. نه قدر متیقن مانع از عدم انعقاد اطلاق نمی‌شود. اما این جا یک خصوصیتی دارد که آن مبنا ولو فی نفسه یک مبنای قدیمی است

اما به خصوصیه المقام قوت پیدا می‌کند. بنابراین باید مبنای آقای آخوند را تفصیل بدهیم. همه جا هم قدر متیقن در مقام مخاطب مانع از انعقاد اطلاق نیست. مگر جایی که این ویژگی‌هایی که این جا ما می‌گوییم داشته باشد. آن ویژگی این جا چیست؟

لکن لا فی مثل المقام المستلزم لحمله علی العموم تصرّفاً آخر أو مخالفة المشهور. [1]

این جا اگر ما بخواهیم حمل بر قدر متیقن نکنیم باید با فتوای مشهور اصحاب مخالفت کنیم. چون مشهور اصحاب در مطلق جلالاً نگفتند بلکه در ابل گفتند. یا باید مخالفت مشهور کنیم یا اگر می‌خواهیم مخالفت مشهور نکنیم باید این امر اغسل را حمل بر استصحاب کنیم. بنابراین اگر اخذ به از عموم بکنیم لامحاله احد المحذورین، احد التصرفین که خلاف ظاهر هستند پیش می‌آید. یا مخالف مشهور یا حمل بر استحباب که خلاف ظاهر است. فراراً و عدم الارتکاباً لآن دو تا می‌آییم حمل می‌کنیم بر قدر متیقن. بنابراین جاهایی که اگر حمل نکنیم مطلق را بر قدر متیقن محاذیر دیگر لازم می‌آید، در آن جا قوت دارد حمل بر قدر متیقن و این جا این چنینی است. این هم فرمایش دیگری است که این محقق بزرگ در این جا فرموده‌اند.

خب این فرمایش حالا محقق همدانی قدس سره هست.

جواب اشکال پنجم: (30:58)

این فرمایش محل اشکال هست. و آن این است که گفته‌اند بزرگانی قدر متیقن در مقام مخاطب این است که در همان مقام مخاطبه یک قدر متیقنی به لحاظ مقام مخاطبه وجود داشته باشد نه به لحاظ حکم. قدر متیقن به لحاظ حکم موجب عدم انعقاد اطلاق نمی‌شود. مثلاً اکرم العالم، از نظر حکم و مصالح این حکم قدر متیقنش چیست؟ اعلم است، اورع است. چون اکرام عالم اگر به خاطر ارزش گذاشتن بر علم و این‌ها هست، خب آن که بیشتر از همه علم دارد، خب آن قدر متیقن است. نمی‌شود بگوییم آن مقصود و نیست بقیه مقصود باشد. قدر متیقن به لحاظ مصالح و به لحاظ تناسب با حکم این موجب انصراف و موجب حمل مطلق بر آن قدر متیقن نیست. و الا اصلاً مطلقاً منعقد نمی‌شد. ظهوری پیدا نمی‌شود مگر خود متکلم تصریح بکند به ظهور و به اطلاق. چون همه جا معمولاً یک قدر متیقنی وجود دارد.

سؤال: ... این اطلاق نمی‌شود.

جواب: بله حالا بگوییم مثلاً این جا انصرافی و چیزی نیست این طوری بگوییم.

ولی آن که آقایان قائل هستند و محقق آقای آخوند قائل است این است که در مقام مخاطب یک قدر متیقنی وجود داشته باشد مثل این که سائل از این سؤال کرده. سائل آمده گفته «هل يجب علی أن اکرم الفقهاء» فرمود اکرم العالم. خب این جا ممکن است همین عالم فقهاء مقصودش باشد نه دیگری نحوی و صرفی و علمای علوم دیگر. چرا؟ چون سؤال از فقهاء شده و امام هم فرموده اکرم العالم. این جا ممکن است ما این حرف را بزنیم. اما جایی که مسبوق به سؤال نیست، نه. و در این روایات اصلاً مسبوق به سؤال نیست. روایات ابتدائیه است که حضرت فرموده است لا تأکل اللحوم الجلاله و إن اصابک من عرقها فاغسله در آن روایت دیگر هم همین طور.

پس بنابراین، این جا اصلاً جای این نیست و این محذورات دیگر که شما می‌فرمایید که باید حمل بر استحباب بکنیم یا خلاف مشهور این‌ها قرینه نمی‌شود کما این که در مقام خودش آن‌ها را هم جواب خواهیم داد. بنابراین، این وجه پنجم هم لایعنتا به.

اشکال ششم: (33:53)

وجه ششم که محقق حکیم قدس سره فرموده در مستمسک، ایشان فرموده کلمه جلاله،

«كما تستعمل وصفاً مؤنث الجلال، تستعمل اسماً بمعنى الإبل الجلالة أيضاً.» [2]

جلاله در عرف عرب هم وصفاً استعمال می‌شود، هم اسماً. جلاله اصلاً اسم است برای ابل جلاله است. این اسماً هست. اسم آن را گذاشته جلاله. وصفاً هم استعمال می‌شود، حیواناتی که عذره‌خوار هستند یا نجاست‌خوار هستند، آن‌ها هم توصیف به جلاله می‌شوند. حالا ما در این جا مرددیم که این وصف استعمال شده یا اسماً استعمال شده. بنابراین قرینه‌ای هم وجود ندارد، مثل یک لفظ مشترک می‌ماند. شبیه آن هست. آن جا هم لفظ مشترکی بین دو موضوعه است، این جا بین یک وصف و یک اسم است. قرینه‌ای هم ما نداریم. پس این روایات ما چون اجمال پیدا می‌کند قدر مسلمش همان ابل جلاله است. چون اگر وصف باشد ابل جلاله را می‌گیرد. اسم هم باشد که خب خود ابل جلاله است. بیش از این ما از این روایت نمی‌توانیم استفاده بکنیم. و یؤید فرمایش محقق حکیم قدس سره این که به لغت که مراجعه کنیم مثلاً در لسان العرب می‌گوید ابل جلاله. اصلاً کلام را این جوری شروع می‌کند «ابل جلاله تأکل العذرة» تا بعد می‌گوید «و قد تُهی عن لحومها و البانها و الجلالة البقرة التي تتبع النجاسات و الجلالة من الحيوان التي تأكل الجلل و العذرة» جلل هم به معنای بعر هست. بعر یعنی همان فضول بعض حیوانات که بعد کنایه زده شده از بعر، همان عذره. یا در اقرب الموارد می‌گوید «الجله» بالتثلیث «جله جلّه جلّه البعرة قال فی المقرب و قد کئی بها عن العذرة فقیل لآکلتها جالّه و جلاله. این‌ها وصفی است. آن هم که به خودش ابل بگویند آن هم اسمی است.

سؤال: کدام حاج آقا؟

جلاله وصفی داریم. که می‌گوید حیواناتی که این را بخورند به آن‌ها می‌گویند جلال.

سؤال: ...

جواب: ابل، به خصوص ابل هم گفته می‌شود جلاله.

سؤال: ...

جواب: ابلی که عذره می‌خورد.

آقای حکیم این را ادعا فرموده و در این کتاب‌های لغت هم شاهد دارد و می‌شود بگویم این را. چون ابل الجلاله گفتند خصوص ابل می‌گویند خب اگر این است باید بگویند الحيوان الجلال، چرا ابل الجلاله را اول مطرح می‌کنند. این معلوم می‌شود که کأن این وصف آن هست و کأن اسم آن برای آن شده. و الا جلال خوردن یعنی چه؟ یعنی عذره خوردن. خب هم‌ه‌اش این‌ها ممکن است عذره بخورند. اما چرا به خصوص ابل می‌گویند،

این کأن اسم است برای آن قرار گرفته است. حالا این فرمایش آقای حکیم است که می‌گوید آن دو تا هست. این نکته را هم من این جا عرض بکنم که بعضی از بزرگان معاصر فرمودند کلمه جلال الان در زمان ما استعمالی ندارد. یعنی این لغت کأن مهجور شده در عرب. بعضی واژه‌ها هست که دیگر از تداول افتاده. الان این کلمه در میان عرف عرب استعمال آن چنانی ندارد که ما الان بگوییم استعمال چه می‌شود چه از آن تبادر می‌کند. بنابراین با توجه به این حرف و با توجه به این که آقای حکیم این مطلب را می‌فرمایند یک تردید ایجاد می‌شود که کلمه جلاله به چه معنا است. خب اگر این معنا را هم گفتیم، این فرمایش آقای حکیم را هم گفتیم، قهراً چه می‌شود؟ این روایت اجمال پیدا می‌کند قدر متیقنش می‌شود ابل، باز به عمومش نمی‌توانیم اخذ کنیم و للكلام تتمه ان شاءالله.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. مصباح الفقیه، ج 7، ص: 315

[2]. مستمسک العروة الوثقی، ج 1، ص: 439